

کیانیه، الفانه بالحقیقت؟

۲

## آیا محمد حنفیه مدفوی امامت بود؟

دو دستاویز

۱. تحکیم حجر اسود در مسئله امامت
۲. گرانش مختار به امامت محمد حنفیه سید ابراهیم سید علی

محمد دانشمندی روحانی و پارسایی مخلص و مردم شجاع و دلیر و در قهرمانی و سوارکاری ضرب المثل بوده است.

او در سنّه هفده هجری زاده شد و به سال هشتاد و دو درگذشت و مدت صست و پنج سال عمر کرد که بیست و سه سال آن را در حیات پدرش علی علیه السلام سپری کرد. او در تمام جنگ‌های عصر امیر مؤمنان شرکت کرده و در جنگ بصره پرچم سپاه پدر را به دوش می‌کشید و بی مهابا خود را به صفوف دشمن می‌زد و همچون پدر بزرگوارش بی آن که ترس و تردیدی به خود راه دهد، به دشمن حمله می‌برد.

يعقوبی می‌نویسد: وقتی حسن بن علی علیه السلام به شهادت رسید و بدن مطهرش در میان کفن نهاده شد برادرش محمد بن حنفیه - رضوان الله عليه - گفت: خدای رحمت کناد ای با محمد! به خدا قسم تو هماره عزیز بودی و زندگانیست همه عزت آفرین بود، مرگ تو ما را درهم شکست و چه نیکو روحی است، روحی که بدنست به آن زنده بود و چه نیکو اندامی است آنچه که در میان کفن قرار گرفت. و چرا چنین نباشد که تو سلاله هدایت و یاور مردمان پارسا و پنجمین [کذا] اصحاب کسانی، پنجه حق تو را تغذیه کرده و در دامن اسلام تربیت یافته و از پستان ایمان، شیر خوردی پس چه در حیات و چه در حال مرگ، پاک و پاکیزه هستی.<sup>(۱)</sup>

در تاریخ علم کلام به مذهب‌هایی که ساخته سیاستند بر می‌خوریم. در تحلیل مذهب کیسانیه و این که آیا چنان مذهب و تفکری، واقعیت خارجی داشته است و یا آن که مجموعه آن، ساخته و پرداخته سیاست بازان حرفای و تشکان قدرت و حکومت زمان بوده است؟ در بخش نخست مطالبی ارایه شد و آنک به لحاظ این که در مذهب کیسانیه از محمد بن حنفیه و مختار بن ابی عبیده ثقی، سخن به میان آمده و در آن زمینه داستانسرایی‌ها شده، لازم است درباره این دو انسان شریف و بزرگوار بحث کوتاه داشته باشیم.

### ۱. محمد بن حنفیه

محمد بن علی بن ابی طالب پس از حسین علیه السلام از فرزندان یا فضیلت امام نخستین علی علیه السلام بوده است.

۱. ابن واضح کاتب یعقوبی، تاریخ یعقوبی: ۲۲۵/۲، دار صادر، دار بیروت، ۱۳۷۹ هـ. ق. بیروت.

را در جنگ جمل دیدند به امام گفتند: اگر منزلت ویژه حسن و حسین علیهم السلام نبود، ما احدی از عرب را بر محمد مقدم نمی‌داشتم و علی امیر مؤمنان علیهم السلام فرمود: ستاره کجا و ماه و خورشید کجا؟ البته محمد هم آبدیده و آزموده است و فضیلت خود را دارد و افضیلیت دو برادرش، از ارزش وجودی او نمی‌کاهد و در فضیلت او همین بس که درباره او شما چنین گمان نیکو دارید و او از آنچنان نعمت، برخوردار می‌باشد.

یاران علی علیهم السلام عرض کردند: ای امیر مؤمنان! به خدا قسم ما او را در مرتبه حسن و حسین قرار نمی‌دهیم لیکن به سبب کثرت فضل دو برادرش، به وی ستم روانی داریم و حقش را نادیده نمی‌گیریم. امیر مؤمنان علی علیهم السلام در پاسخ ایشان فرمود: فرزند من کجا و دو پسر رسول خدا کجا؟ و خزیمه بن ثابت در این مضمون اشعاری سروده است:

ای محمد! در شخصیت تو هیچ عیب و کاستی نیست.

و در آن نبرد و کارزار سخت، تو هماره آرام بودی و تندی و بدخوبی نشان ندادی.

پدر تو علی است که همانند او مردی پا به رکاب نگذاشت و سوار بر اسب نشده است. رسول اکرم قبلًا تو را محمد نامیده

این جمله، مراتب معرفت و شناخت صحیح محمد را به امام وقتی حسن مجتبی علیهم السلام مشخص می‌کند و سلامت فکر و صحّت عقیده او را به اثبات می‌رساند.

شهرستانی می‌نویسد: محمد بن حنفیه دارای علم و معرفت فراوان و مردی تیزهوش و آینده‌نگر بوده است. پدرش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام او را از ملاحم و غیب خیر داده و مطلع ساخته بود و او عزلت و گوشه‌گیری را برگزیده بود.<sup>(۱)</sup>

موزخان شیعی نقل کرده‌اند: وقتی معاویه هلاک شد و والی مدینه برای بیزید از امام حسین بیعت خواست، آن امام مظلوم، مدینه را به سوی مکه ترک گفت و به محمد وصیت کرد و مواریث امامت را نزد او امانت نهاد و فرمود: آنها را به علی بن حسین علیهم السلام که امام بعدی است باز پس بده. محمد بن حنفیه پس از شهادت امام حسین علیهم السلام مواریث امامت را به امام سجاد علیهم السلام بازگرداند و محمد در عمل به آن وصیت جدی بود و منزلت امام چهارم را بزرگ می‌داشت و مردم را به امامت برادرزاده اش فرا می‌خواند.<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید معتزلی نیز نکتهٔ ظریفی در شرح احوال محمد حنفیه آورده، او می‌نویسد: وقتی یاران علی علیهم السلام شجاعت و دلاری محمد

۱. محمد بن عبد الکریم شهرستانی، الملل و التحل: ۱۴۹/۱، ۱۳۸۱ هـ. ق، قاهره. او در ادامة سخنان، به

مطالبی اشاره دارد که در تقریر معتقدات مزعوم کیسانیه مورد اشاره قرار گرفته است.

۲. عبد الواحد انصاری، مذاهب ابتدعوها، کتاب سیاست، ص ۶۳، اعلمی، بیروت.

برادرانت بکوش که حق آنان بر تو بس بزرگ است. و اگر برای پدرت علی خلیفه و جانشینی شایسته می‌بود، آن تو بودی لیکن چنان امری چاره‌ناپذیر است که امامت بر حسن و حسین علیهم السلام نص است.

سباس خدای را که تو مردی بسیار زبان‌آور و سخاوتمند هستی و در هر امر خیر و صلاح نزدیکترین و باوفاترین ایشان هستی.

ابن اثیر در حوادث سال شصت هجری تو در میدان‌های جنگو در برخورد با دشمنان دلیر و در فرود آوردن نیزه و شمشیر بر سر آنان، سرآمدی!<sup>(۱)</sup>

ابن اثیر در تدوین رسانی می‌نویسد: محمد بن حنفیه به امام حسین علیهم السلام هنگامی که از بیعت با یزید خودداری کرد و شباهی از مدینه خارج شد گفت: تو دوست داشتنی ترین و عزیزترین مردم برای من هستی و نصیحت و خیرخواهی ام را برای بهتر از تو نیاند و خته‌ام. از بیعت با یزید کناره بگیر و تا توانی وارد شهری مشو. ایلچی‌هایت به سوی مردم گسیل بدار، و آنان را به امامت خود فراخوان اگر بیعت کردن سپاس خدای را، ولی اگر به دور کس دیگری جز تو گرد آمدند از دین و خرد تو چیزی کاسته نشود و مردانگی و فضل تو کم نگردد. و من از آن می‌ترسم که وارد شهری شوی و با جماعتی باشی که گرفتار اختلاف کلمه بوده گروهی با تو و گروهی دیگر بر تو باشند و جنگی رخ دهد که طمعه آتشی آن شوی و در آن صورت ما بهترین این امت را از نظر شخصیت و پدر و مادر از دست بدھیم و خون تو ریخته شود و خانواده‌ات پراکنده

جز این که دو برادر تو حسن و حسین علیهم السلام امام همگن و فراخوان به شاهراه هدایت اند.

و در حدیث صحیح آمده است که علی علیهم السلام فرمود: محمد حنفیه دست و بازوی من است و حسن و حسین علیهم السلام دودیده بینای متند و من با دستم از دو چشممانم دفاع می‌کنم.<sup>(۲)</sup>

ابن اثیر می‌نویسد: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیهم السلام تزور شد و لحظه شهادتش فرا رسید، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنان را به رعایت تقوا و پارساپی و انجام اموری سفارش کرد و بعد رو به محمد حنفیه نمود و فرمود: تو را نیز به آنچه دو برادرت را وصیت کردم، سفارش می‌کنم و در بزرگداشت

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ۲۰/۱ و ۲۲۴/۱.

۲. ابن اثیر جزیری، الكامل فی التاریخ: ۳/۳۹۱، دار صادر، بیروت.

زبیر را برد و فرمود: ای جماعت عرب! زشت باد صورتها یاتان آیا به علی علیه السلام اهانت می شود و شما حاضرید و می شنوید. علی، دست خدا بر دشمنان خدا بود و صاعقه‌ای الهی بود که بر سر کافران و ملحدان حق او فروید آمد...<sup>(۲)</sup>

یعقوبی همین جریان را با اندک تفاوتی چنین نقل کرده است: محمد پس از آن که شنید پسر زبیر در سخنرانی خویش به علی علیه السلام توهین کرده است وارد مسجد الحرام شد و چهارپایه‌ای گذاشت و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد گفت: زشت باد روها یان ای جماعت قریش! در میان شما چنان گفته می شود و شما می شنوید و از علی علیه السلام به بدی یاد می شود و خشم نمی کنید؟ بدانید که علی علیه السلام تیر خطاناً پذیر از تیرهای الهی بر دشمناش می باشد که روهای ایشان می زند، خوراکهایشان از حلقومشان در می آورد و گلوبیشان می فشد. هان بدانید که من در روش و طریقه او هستم. ما رادر آنچه مقدار است چاره‌ای نیست و زود است آنان که ستم کرده‌اند بدانند به کجا باز می کردنند!<sup>(۴)</sup>

مجلسی می نویسد: وقتی امام حسین علیه السلام رهسپار عراق شد به برادرش محمد حنفیه چنین وصیتی کرد: ... من به قصد شورش و طغیان و فساد و ستم به پا نخاستم، من برای اصلاح امت جدم قیام کرده و بیرون آمدم، می خواهم

گردند. امام حسین علیه السلام پرسید: برادر! کجا بروم؟ گفت: به مکه برو، اگر آنجا آرام بود چه بهتر ولی اگر آنجا نیز از آرامش دور بود به کوه و دشت روانه شو و از شهری به شهری دیگر برو تا بنگری کار مردم به کجا می انجامد و رأی و فکر درست برای تو روشن می شود؛ زیرا هرگاه امور را پیشاپیش استقبال کنی تو فکری درست و عملی محتاطانه داری ... .

امام حسین علیه السلام فرمود: برادر! نصیحت و خیرخواهی ابراز کردی و دلسوزی نشان دادی. فکر می کنم فکر تو درست و نظرت صحیح باشد و ان شاء الله موفق هستی.<sup>(۱)</sup>

این کلام محمد بن حنفیه نیز همانند دیگر سخنان او، می تواند نشان دهنده سلامت عقیده و استواری اندیشه و صفاتی باطن او باشد.

محمد، مردی جلیل القدر و محبوب نزد همه مردم بود جز زبیریان ، چه این که عبد الله زبیر آشکارا اهلیت را دشمن می داشت و به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا می گفت.<sup>(۲)</sup>

ابن ابی الحدید می نویسد: این زبیر خطابه‌ای القاء کرد و به امام علی علیه السلام بد گفت: این جریان به گوش محمد حنفیه رسید. وقتی که پسر زبیر در حال سخنرانی بود، محمد حنفیه وارد شد، برای او چهارپایه‌ای گذاشتند؛ وی سخنرانی عبد الله

۱. همان: ۴/۶۲. ۲. همان، ص ۶۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴/۶۱. ۴. تاریخ یعقوبی: ۲/۲۶۱.

مرزبانی؛ اعلام الوری فضل بن حسن طبرسی؛ احتجاج ابو منصور احمد بن حسن طبرسی؛ خرائج راوندی؛ الإمامه محمد بن جریر طبری؛ محمد بن حنفیه سید علی هاشمی؛ مدینة المعاجز سید هاشم بحرانی و اعیان الشیعه سید محسن امین، نقل کرده و در آن زمینه به هشت روایت رسیده و به نقد و بررسی آنها پرداخته است.

۱. علی بن الحسین ع و محمد بن حنفیه روزی در مکه بودند. امام سجاد به عمویش محمد گفت: آغاز کن و خدای را بخوان و از حجر الاسود بخواه که برای تو به نطق آید و امامت تو را تأیید کند. محمد دعا کرد

ولی جواب نشنید. امام چهارم گفت: اگر تو امام می بودی سنگ سیاه پاسخ تو را می داد. محمد حنفیه گفت: ای فرزند برادرم! شما دعا کنید. امام زین العابدین ع چنین دعا کرد: از تو می پرسم ای سنگی که خداوند میثاق ایها و اوصیا را در تو نهاد که مرابه زبان عربی آشکار و روشنگر پاسخ بدھی و بگویی که پس از حسین بن علی، امام کیست؟ سنگ، آن چنان تکان خورد که نزدیک بسود از جایگاهش یافتد آن گاه، خداوند او را به زبان عربی روشن، به نطق آورد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصْبَةَ إِلَيْكَ» بعد الحسین بن علی إلى علی بن الحسین ع «خدایا وصیت و امامت پس از حسین بن علی با علی بن حسین ع است. محمد برگشت و

امر به معروف و نهی از منکر کنم و می خواهم به روش جذم رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم و طریقہ پدرم علی بن ابی طالب رض بروم. (۱)

و همین وصیت موقعیت مقبول محمد را نزد آن امام مظلوم و شهید، آشکار می سازد. بنابر آنچه درباره محمد گفته شده، او هرگز مدعی امامت نشده و خود را بر امام حسن و حسین وحتی برادرزاده اش امام زین العابدین مقدم نداشته است و در این مورد فقط داستان افسانه ای حجر الاسود مطرح است که به شکل های مختلف نقل شده و لازم است مورد بررسی قرار گیرد و بی پایه بودن آن قصه نیز روشن گردد.

### داوری حجر الاسود

داستان سراها و سیاست بازان حرفه ای برای طرح اختلاف میان شیعیان و برای بهره برداری از زمینه های فکری و عقیدتی، قصه ای به عنوان تحکیم حجر الاسود، ساخته و پرداخته اند که در کتب تاریخی و حدیثی و احیاناً کلامی به آن اشاره می شود طی آن، گویا محمد بن حنفیه مدعی امامت است و امام سجاد برای اقناع او وی را به داوری حجر الاسود فرا خوانده و آن سنگ به نفع امام چهارم داوری کرده است. نویسنده کتاب «مذاهب ابتدعتها السياسة في الإسلام» داستان مزبور را از کتاب های: عیون المعجزات، سید مرتفعی؛ نبذة مختاره

طالب نزد علی بن حسین علیه السلام آمد و گفت: ای علی! اقرار نمی‌کنی که من امام تو هستم؟ علی بن الحسین علیه السلام فرمود: اگر چنین چیز را می‌دانستم با تو مخالفت نمی‌کردم. اما اطاعت من بر تو و همه مردم، فرض است آیا نمی‌دانی که من وصی و فرزند وصی هستم؟ آن دو ساعتی گفتگو و مشاجره کردند سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: به داوری و حکمیت چه کسی راضی هستی؟ محمد پاسخ داد هر که را توبخواهی. امام سجاد فرمود: به داوری سنگ سیاه خوشنوデی؟! محمد گفت: سبحان الله من تو را به داوری مردم فرا می‌خوانم در حالی که تو مرا به سنگی که حرف نمی‌زند دعوت می‌کنی اعلی علیه السلام گفت: او حرف می‌زند آیا نمی‌دانی که در روز قیامت، او با دو چشم و دو لب و یک زبان به محشر آید و به نفع وفاداران گواهی دهد پس من و تو نزدیکی آن رویم و خدا را بخوانیم که او را به حرف آورد و بگوید که کدام یک از ما حجت خدا بر مردم هستیم؟

محمد و علی راه افتادند و در کنار حجر الاسود نماز گزارند. محمد گفت: اگر حجر الاسود تو را پاسخ دهد در آن صورت من از

از آن پس به ولایت و امامت امام سجاد معتقد شد.

طبرسی پس از نقل این ماجرا می‌نویسد: این خبر را محمد بن احمد بن یحیی در کتاب نوادر الحکمه با سند خود آورده است و سید اسماعیل حمیری پس از رجوع از عقیده کیسانیه اشعاری در همین مضمون سروده است.<sup>(۱)</sup>

سپس طبرسی بدون ذکر سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده: ابو خالد کابلی به امامت محمد حنفیه عقیده داشت از کابل شاه وارد شد، شنید که محمد با علی بن حسین گفتگو می‌کند و او به امام سجاد «با سیدی» خطاب می‌کند. کابلی به محمد حنفیه گفت: شما به علی بن الحسین «سیدی» خطاب می‌کنید در حالی که او شما را چنان عنوانی نمی‌خواند. محمد گفت: او مرا در کنار حجر الاسود به محاکمه خواند و من رفتم و شنیدم، حجر می‌گوید: امامت را به برادرزاده‌ات واگذار و تسلیم کن، او از تو شایسته‌تر است و ابو خالد از آن پس، امامی شد.<sup>(۲)</sup>

۲. محمد بن جریر طبری در کتاب الامامة می‌نویسد: محمد بن علی بن ابی

۱. شماره آیات، هفت بیت است مراجعته کنید.

۲. ابو علی فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری بآعلام الهدی، صص ۲۵۳ و ۲۵۴، مکتبه علمیه اسلامیه به ۱۳۳۸ هـ. ق، تهران.

به زعم استاد عبد الواحد انصاری، طبرسی این خبر را از ابو جعفر طبری نقل کرده است و آن را با صدری که در اعلام الوری نیست آورده است. علاوه بر آن که در اصل خبر نیز اختشاش و اشتباهی روشن بخ داده و یا لاقل با نقل طبرسی، کاملاً متفاوت است.

فرمود: برو و بگو ای عموم! پارسا باش و چیزی را که خداوند برایت قرار نداده، ادعای مکن و اگر همچنان بر سخن خود اصرار بورزی، داور میان من و تو حجر الاسود باشد او به نفع هر کدام از ما شهادت داد امام است. نزد محمد برگشتم و گزارش دادم آنان نزد حجر به داوری او نشستند. حجر گفت: ای محمد بن علی! علی بن حسین حجت خدا بر تو و همه مردم زمین و ساکنان آسمان است. <sup>(۱)</sup>

۴. مرزبانی دربندۀ مختاره می‌نویسد:  
شخصی از سید حمیری درباره سروده او پرسید که معنا و مقصد چیست؟ او در پاسخ به همان روایت نخست که ما از ابوخالد کابلی نقل کردیم اشاره کرده است. <sup>(۲)</sup>

۵. رشید هجری و ابن ام طویل نوشته‌اند:  
هنگامی که محمد بن حفیه ادعای امامت کردا و پس از شهادت امام حسین <sup>علیه السلام</sup> خود را در میان فرزندان علی <sup>علیه السلام</sup> شایسته‌ترین فرد برای امامت دانست و گروهی دور او جمع شدند؛ زین العابدین <sup>علیه السلام</sup> او را موعظه کرد و سخنان رسول اکرم <sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> را در اشاره به امامت فرزندان حسین <sup>علیه السلام</sup> یادآوری فرمود و این که وصیت به آنان از پدر رسیده است. محمد بن حفیه نپذیرفت و کار به آنجا کشید که علی بن

ستمگران خواهم بود. محمد شروع کرد و از او خواست که سخن گوید، ولی حجر به او پاسخ نداد. محمد به علی روی کرد و گفت شما جلو بروید و پرسید. امام سجاد <sup>علیه السلام</sup> گفت: «أسألك بحرمة الله و رسوله و حرمة أمير المؤمنين والحسن والحسين و فاطمة إن كنت تعلم أي حجّة الله على عني الآنْطَقْتُ و يَتَّهِ لَه حتّى يرجع عن رأيه ...»: به احترام خدا و رسول و امیر مؤمنان و حسن و حسین و فاطمه اگر می‌دانی که من حجّت خدا بر عمومی خویشم، به نطق بیا و برای او روشن کن تا از عقیده خود برگردد. سنگ با زبان عربی آشکار گفت: تو حجّت خدا بر خلق او هستی، محمد گفت: شنیدم. <sup>(۳)</sup>

۳. ابوخالد کابلی گوید: پس از آن که امام حسین <sup>علیه السلام</sup> به شهادت رسید و علی بن الحسین <sup>علیه السلام</sup> به مدینه برگشت، محمد بن حفیه مرا نزد خود خواند و گفت: نزد علی بن الحسین برو و بگو من بزرگترین فرزندان امیر مؤمنان پس از دو برادرم حسن و حسین هستم و من به امامت و خلافت از تو شایسته‌ترم این مقام به من واگذار و یا نزد هر کس بخواهی برای حکمت و داوری حاضر شویم. من نزد علی بن حسن رفتم و پیام محمد را رساندم،

۱. مذاهب ابتدعها السياسة، ص ۶۹. مؤلف محترم دو خبر دیگر در موضوع مزبور از طبری نقل کرده است که در هیچ‌کدام، از حکمت حجر، سخن به میان نیامده است و معلوم نیست ایشان به چه مناسبت آنها را در این فصل آورده است.

۲. سعید بن هبة الله راوی‌دی، الخرائج والجرائح.

۳. مذاهب ابتدعها السياسة، ص ۷۱. مؤلف در اینجا باز روایتی از کشی، ابوخالد کابلی آورده است، در آن از حکمت حجر، صحبتی نیست هرچند که امامت محمد در آن مطرح و نفی شده است.

تنهای وجودش موهوم نیست بلکه در تاریخ، مجاهد و ناشناخته نیست و انقلاب، و مبارزه و دلیری‌های او چیزی نیست که مورد انکسار باشد و یا نادیده گرفته شود.

ابواسحاق مختار پسر ابو عبیده ٹقپی به سال یکم هجری به دنیا آمده، پدرش در وقعة جسر در سال سیزده هجرت کشته شده است.<sup>(۲)</sup>

مختار پس از کشته شدن پدرش، با بني هاشم بوده و در هنگام ورود امیر مؤمنان علیه کوفه همراه امام بوده است اما تا هلاکت معاویه و طرح جانشینی یزید اطلاعی از وی نداریم و در موقع ورود مسلم بن عقیل به کوفه که مهمان مختار بوده است دوباره از وی سخن به میان آمده است . به روایتی در کنار مسلم با عبیدالله زیاد جنگیده و به روایتی دیگر او در کوفه نبوده بعداً وارد شهر شده، مسلم را یاری نموده است لیکن توسط مأموران این زیاد، دستگیر و به زندان انداخته شده است و حتی چشمش با تازیانه این زیاد آسیب دیده است . و سپس به شفاعت و پا در میانی شوهر خواهش عبدالله بن عمر از زندان آزاد گردیده است.<sup>(۴)</sup>

تاریخ در باره مختار، چیزی را که شخصیت او را زیر سؤال برداشت نیاورده است جز

الحسین علیه السلام دست او را گرفت و گفت داوری نزد حجر الاسود می‌بریم و نتیجه آن شد که حجر الاسود سخن گفت و خداوند او را به نقط آورد و به نفع علی بن حسین شهادتداد و محمد برگشت.<sup>(۱)</sup>

### نقد و بررسی قصه

اینها روایاتی است که در موضوع حکمت و داوری حجر الاسود در باره نفی امامت محمد آورده شده است و هر خواننده بصیر می‌تواند بر نقاط ضعف موجود در آنها، انگشت بگذارد و به این نتیجه برسد که آن، حدیثی جعلی و قصه‌ای افسانه‌ای و داستانی ساختگی است . و فرق نمی‌کند که آن را، یک فرد شیعی جعل کرده باشد تا امامت محمد حتفیه و مهدویت و غیبت او را در کوههای رضوی رد کند و یا دشمنان شیعه آن را ساخته و پرداخته باشند که معتقدات شیعه امامی را زیر سؤال بیند و به هر تقدیر جاعل آن، موقع نبوده و تناقضات موجود، بی هویتی چنان جریانی را مدلل می‌کند و از مجعل بودن آن حکایت دارد.<sup>(۲)</sup>

### ۲. مختار بن ابی عبیده

هرچند که کیسان، همانند ابن سبا شخصیت موهوم و پنداری است اما مختار نه

۱. همان مأخذ، ص ۷۲ به نقل از عيون المعجزات سید مرتضی، و روایتی با تفاوت: ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، ص ۳۱۶ با تعلیقات خرسان، نشر مرتضی، مشهد.

۲. در نقد و تحلیل روایت‌های تحکیم حجر الاسود، نگ: مذاهب ابتدعهای السياسة، ص ۷۳-۷۵.

۳. الكامل: ۲/۴۳۸ و ۱۱۱.

۴. گل: مذاهب ابتدعهای السياسة، ص ۷۶ و بعد.

تازه اگر اصل قصهٔ مال فواحش، درست باشد. راوی این قصه همان است که گوید: مختار در سال هجرت به دنیا آمد، مسلمان زاده شد و از پدر و مادری مسلمان به وجود آمد و پس از مرگ پدر با بنی هاشم مشهور بود و میان آنها نشو و نما کرد. پس چگونه می‌توان تصور کرد که او با مهر لات و عزی بار آمده باشد؟

دوم: وقتی به حسن بن علی علیه السلام در مسابط مدائین سوء قصد شد امام به خانه سعد بن مسعود تقاضی عمومی مختار برده شد. مختار به عمومیش گفت: می‌خواهی به ثروت و مقام برسی؟ سعد پرسید: چگونه؟ مختار گفت: دست و پای حسن علیه السلام را می‌بندیم و او را به معاویه تحويل می‌دهیم! سعد گفت: تفرین بر تو ایا پسر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دستگیر کنم و دست و پایش را بیندم ، چه مرد بدی هستی تو؟<sup>(۲)</sup>

این ماجرا نیز همانند سابق، دروغ و بی اساس است و به انگیزهٔ مخدوش کردن چهرهٔ مختار و به قصد پایین آوردن محبویت او در میان جماعت شیعه که در اطراف او گرد آمده و وی را در گرفتن انتقام خون امام حسین علیه السلام یاری رساندند، ساخته شده است.

اگر مختار با قصد خیانت به سرور جوانان

دو جریان که هر دو کاملاً مخدوش به نظر می‌رسد.

اول: ثابت بن هرمز گوید: مختار مالی را از سعد بن مسعود (عموی مختار) که والی مدائین از سوی علی علیه السلام بود حمل کرد و کیسه‌ای را که در آن پانزده درهم بود درآورد و گفت: این عوارض و مالیات فواحش است! امام فرمود: بیچاره! من مال فاحشه‌ها را می‌خواهم چه کنم؟! آنگاه بلند شد و فرمود اگر دل این مرد شکافته شود، پر از مهر و محبت لات و عزی یافت شود.<sup>(۱)</sup>

راوی این نقل، ثابت بن هرمز است که در میان راویان حدیث مجھول است و ابن حجر او را متروک می‌شناسد.<sup>(۲)</sup>

به هر تقدیر جاعل این قصه موفق نبوده است و داستانی ناشیانه ساخته است؛ زیرا اولاً: شأن امام والاتر از آن است که با فرستاده عامل و کارگزارش چنین برخورد کند و ثانیاً: اگر خطابی هم در اینجا وجود داشته باشد، فرستنده، مسئول است نه حامل امانت و ثالثاً: سرزنش متوجه جمع آورندهٔ مالیات و عوارض است نه دیگران. و رابعاً: چگونه می‌توان تصور کرد که امام یک مسلمانی را به کفر و شرك و مهر بتها متهم کند آن هم فقط به این جرم که مال کارگزار رسمی او را نزد وی آورده است؛

۱. احمد بن علی عسقلانی، الاصابة: ۳/۵۱۸، افست دار صادر، بیروت.

۲. مذاهب ابتدعها السياسة، ص ۷۷. و نگ: تهذیب التهذیب از ابن حجر عسقلانی: ۲/۱۷: دارقطنی ثابت بن

.۳. کامل: ۳/۴۰۴.

هرمز را ضعیف دانسته است.

سخنان واهی و بی اساس کم نیست و از آن جمله است مزاعم کیسانیه و یا مجموعه‌ای از عقاید سخیف و مضحك که به مختار نسبت داده شده است.

این سخنان، جز از طریق مورخان و نویسنده‌گان در زمینه مسایل تاریخی، مطرح نشده است تاریخی که پس از گذشت دهها سال از قتل مختار نگارش شده و سخنان زید و عمرو و بکر است و از کذب، افتراء و تهمت شده و به این و آن و از جمله مختار نسبت داده شده است.

سخن دکتر طه حسین در این مورد از درخشش خاصی برخوردار است:

دشمنان شیعه به شنیده‌ها و یا منقولات خود آنان توجه و اکتفا نکردند و سیره و روشن خود ایشان را ملحوظ نداشتند بلکه (به اصطلاح ما یک کلاع صد کلاع کردند) و بر آنها بسیار افروندند و اصل مقصداشان تعرض به شخص علی علیہ السلام بوده است. و در جاهابی دیگر می‌نویسد: دشمنان شیعه کمین کردند و هر آنچه را که درباره ایشان گفته می‌شد می‌شنیدند و چندین برابر، بر آن می‌افزورند و به هر حال سخنان و کارهای عجیب و غریبی به ایشان نسبت می‌دادند. <sup>(۳)</sup>

مجموعه آنچه که به مختار نسبت داده

بهشت، طالب جاه و مال برای عمومی خویش می‌بود، چنان چیزی را می‌توانست برای خود دست و پا کند در آن روزی که این زیاد برای کسانی که از محل اختفای مسلم بن عقبه او را آگاه سازند جایز تعیین کرد و مختار از محل اختفای او کاملاً آگاه بوده است.

و اگر مختار طالب مال و ثروت و خواهان جاه و مقام می‌بود و می‌خواست به هر وسیله به آن برسد چنین امری، آن روز برای او میسر بود که مسلم در خانه او مهمان بود و می‌توانست پیش از آن که حضرت مسلم از خانه مختار به خانه‌هایی برود او را دستگیر و به این زیاد تحولی دهد و به جاه و مال دست یابد و خود را از گزند این زیاد مصون بدارد نه آن که با مسلم بن عقبه همراهی کند و خود دستگیر شود که اگر شفاعت این و آن نبود کشته می‌شد و بالآخره زندانی گردیده سپس با پا در میانی دیگران آزاد شد. <sup>(۱)</sup>

مختار از دیدگاه مورخان و تراجم نگاران سلف، مردی بوده است فاضل و اهل خیر و صلاح تا آن که از عبد الله بن زبیر جدا شد و با او درافتاد و از آن پس از نظر آنان افتاده و فاسق و فاجر گردید! و حتی مدعی شد که پیغمبر است و فرشته بر او نازل می‌شود! <sup>(۲)</sup>

انقلابی که مختار در زمان خود آفرید، قابل بحث و بررسی است و در آن باره کذب و

۱. مذاهب ابتدعهای السیاست، ص ۷۸.

۲. دکتر طه حسین، علی و بنوه، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۳. الاصابة: ۳؛ ۵۱۸؛ کامل: ۴/ ۱۶۴ و بعد.

است و شیعه را درباره هر دو مقوله سخنانی مستند و برهانی است. و برداشت‌های غلط و انحرافی دیگران، عیبی را متوجه شیعه نمی‌سازد.<sup>(۱)</sup>

شده از این مقوله تجاوز نمی‌کند و همه آنها تهمت‌ها و افتراهایی است که به قصد شکستن شخصیت او و مخدوش کردن سمعه شیعه به وی نسبت داده شده است.

### خلاصه نظر مورخان

از روایات تاریخ نگاران و محدثان درباره مختار، نکات مذکور در ذیل مستفاد می‌شود:

۱. مختار پس از آنکه از زندان ابن زیاد آزاد شده است به فکر انتقام خون حسین بن علی علیه السلام و محوكایه کسانی افتاده است که به نوعی در شهید کردن سبط پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم، شرکت کرده بوده‌اند.

مقصود ابن حجر که می‌نویسد: «مختار، خارجی بود و بعداً زیری شد و سرانجام راضی گری پیشه گرفت» آن است که او می‌خواهد مختار را مردی متزلزل و مذبذب معزّی کند که بر هیچ فکر و عقیده‌ای استوار نبوده است در حالی که می‌دانیم مختار اولًا: پس از قتل پدرش همواره در کنار بنی هاشم و برادر ایشان بوده است و مورخان و مترجمان وی در این امر اتفاق نظر دارند.

### ۲. مختار از شخصیت‌های مهم

جامعه مسلمان در آن روزگار بوده که در مواقعي بیعت او برای داعیان حکومت، حیاتی بوده است اما او در اقدام به بیعت، شرایط فوق العاده‌ای مطرح می‌کرده که مقاصد او را پیش ببرد و به بیعت مطلقه همانند توده مردم تن نمی‌داده است و لذا در بیعت با عبد الله زیر در برابر بنی امية پس از آن که او شرایط را پذیرفته بود و عهد شکنی کرد و به آنها وفا ننمود، مختار نیز از بیعت خویش برگشته است.

۳. سخن ابن زیر مبنی بر کذاب و جبار و کاهن بودن او، اولًا: سخن رقیب است و سخن و داوری هر شخص در حق رقیبش دنباله در صفحه ۶۰

ثانیاً: تاریخ در زمینه همکاری وی با خوارج چیزی یاد نکرده و در این خصوص می‌توان تحدی کرد و به یابنده سندی در آن باره جایزه داد.

ثالثاً: بیعت مختار با عبد الله زیر و برگشت او از آن بیعت، دلیل کفر و فسق مختار نمی‌شود که در آن روزگار بلوا و آشوب از این تحولات نمونه‌های زیادی وجود دارد و حتی در میان اصحاب رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم از آن نوع اشخاص کم نبوده است. (و اگر نقض بیعت به خاطر احساس انحراف در فرزند زیر باشد نشانه پای مردی در راه حق و حقیقت است).

رابعاً: تهمت اعتقاد به بداء و رجعت از شأن او نمی‌کاهد که آن دو از مسائل کلامی

۱. مذاهب ابتدعاتها السياسة، ص ۹۰